درس هفتصد و پنجاه و نهم

ادامهٔ بحث علم عنائی و علم باری نسبت به حقائق خارجیه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

در بحث فلسفه اگر درنظر رفقا باشد صحبت در مُثل افلاطونیه بود و صحبت به اینجا رسید که مطلب آنها خیلی هم نمی‌تواند دور از واقعیات باشد. بحث مثل افلاطونی به اینجا کشیده شد که تمام حقائق عالم وجود و ...

عجیب اینجاست که من همین مطلب را در کلام مرحوم صدرالمتالهین در خود اسفار دیده‌ام. ندیده بودم و فراموش کرده بودم اما دیشب که نگاه می‌کردم ببینم مطلب کجاست، تصور من بر این بود که بحث عالم قضاء و قدر و مسائل قضاء و قدر تمام شده و خواستم بیایم ادامهٔ همان بحث مُثل را در کلام مرحوم آخوند ادامه بدهم اما دیدم عجیب اینکه خود ایشان به این قضیه اشاره کرده‌اند منتها بعد یک ایرادی وارد می‌کنند که ایرادشان را می‌شود به یک نوعی پاسخ داد.

عدم تعلق علم به معدوم

عدم فرق علم باری و علم ما نسبت به معدوم

اگر در نظر رفقا باشد در مسئلهٔ علم عنائی و علم باری، نسبت به حقائق خارجیه عرض شد که علم هیچ‌گاه به معدوم تعلق نمی‌گیرد و از نقطه‌نظر اینکه معدوم و العدم نه مُخبَر است و نه مخبرٌ به و از این نقطه‌نظر بین آثارش که متعلق به وجود باری است یا آثارش که متعلق به ماست ـ از هردو جهت ـ تفاوتی نمی‌کند. یعنی به همان اندازه که ما نسبت به یک معدوم اطلاع نداریم، باری هم نسبت به آن معدوم اطلاعی ندارد چون عدم است و وقتی که عدم باشد دیگر دراین‌صورت فرقی بین باری و غیر باری، فرقی بین ولیّ و غیر ولیّ، فرقی بین امام و غیر امام از این نقطه‌نظر نیست. چون العدمُ عدمٌ و لیس بِشیء حتی یُخبَرُ عنه أو یُخبَرُ به.

نقد بر نظر بزرگان در باب لفّ و نشر در مسئلهٔ قضا و قدر

این مطلب را قبلاً عرض کردیم که مطلب صحیحی است و تفاوتی از این نقطه‌نظر ندارد و به همین جهت عرض شد، مطالبی را که بزرگان در باب لفّ و نشر در مسئلهٔ قضاء و قدر که نسبت به لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات می‌فرمایند، آن مطالب

خالی از نقد نیست یااینکه باید به‌نحوی توجیه بشود.

اینکه در یک مرتبه مسئله، مسئلهٔ اجمال است و در مرتبهٔ دیگر مسئله به‌صورت تفصیل درمی‌آید، این مطلب را ما نفهمیدیم که چطور روی این قضیه می‌شود حساب کرد که یک شیء واحد در عین هویت اجمالی او، در همان حین، دارای هویت تفصیلی باشد؟! مثالی که برای این قضیه می‌زنند می‌گویند: مثل یک دانه تخم می‌ماند که وقتی آن را در دل زمین می‌کاریم، این دانهٔ تخم اول در مقام اجمال یک درخت است و بعد در زمینه و بستر مناسب که قرار می‌گیرد کم‌کم تبدّل احوال و تبدّل اطوار بر او موجب می‌شود که تبدیل به یک درخت تنومند بشود.

اشکالی که بر این مسئله وارد می‌شود این است که هویت یک تخم همان حالت فعلیت اوست و آنچه که بعداً بر این مترتب می‌شود، در مقام استعداد است و معدوم است؛ یعنی هیچ تضمینی بر تحقق خارجی یک شیء و تعیّن خارجی بر این تخم نیست. در عالم تصور و تخیل و سردِ عادت که

همیشه عادت بر این بوده که وقتی دانهٔ تخم را می‌کارند این کم‌کم سبز می‌شود، بزرگ می‌شود البته اگر آب و کود و مواد لازم را داشته باشد تبدیل به درخت می‌شود. این مسئله فقط براساس تخمین و براساس حدس مطرح است اما آیا شما می‌توانید به‌ضرس قاطع و به یک حکم بتّی و به‌عنوان یک قضیهٔ بتّیه بگویید که این دانه قطعاً تبدیل به درخت سیب می‌شود؟! نه‌خیر! چون هزار مانع ممکن است برای این مسئله پیش بیاید. همین هویتی که الآن هست همین هویت، همین است؛ همین دانه‌ای است که دارید مشاهده می‌کنید و فعلیتش همین است که الآن در آن هست، خواصی که در آن هست، خصوصیاتی که در آن هست، آن جنبهٔ استعداد برای درخت شدن، آن جنبه هم بالفعل در او هست یعنی حتی همان جنبه جنبهٔ بالقوه نیست بلکه بالفعل استعدادِ برای تبدیل به درخت شدن را دارد.

در این فعلیت بحثی نیست و علم نسبت به این فعلیت هرچه باشد همین علم نسبت به معلوم است، چیزی نسبت به معدوم نیست تااینکه شما بگویید که براساس آن مطالبی که قطعاً اتفاق می‌افتد علم به آنها

تعلق گرفته که هیچ هم تعیّن خارجی ندارد. چیزی نیست که علم [به او تعلق بگیرد]. خدا هم نمی‌تواند از آیندهٔ این دانهٔ سیب خبر بدهد اگر آن آینده آیندهٔ معدوم باشد؛ در یک آتیهٔ معدوم و در یک آیندهٔ معدوم همان‌طور که ما نسبت به مسئله جهل داریم، همان‌طور ذات باری نسبت به مسئله جهل دارد، تفاوتی نمی‌کند و اصلاً اطلاق جهل در اینجا غلط است. خب البته نسبت به ذات باری این اطلاق صحیح نیست. گرچه واقعیت همین است، چرا؟ چون آینده معدوم است، آینده که معدوم شد، تفاوتی نمی‌کند چه بین یک ثانیه، چه بین یک ساعت، چه بین یک سال و چه بین یک دهر. آینده معدوم است و وقتی که معدوم باشد **المعدومُ لا یُخبَر عنه و لا یُخبَر به.**

خب این مطلب را تا به اینجا رساندیم. حالا ما به شواهد خارجی و به حقائق خارجی اصلاً کاری نداریم که آن قضایای خارجی و احوال خارجی و شواهد خارجی همه حکایت از یک حقیقت می‌کند. من‌باب‌مثال شما یک فردی را در خواب می‌بینید که اصلاً در عمرتان آن فرد را ندیده‌اید، بعد از یک هفته

با او برخورد می‌کنید، می‌گویید: عین اوست، ابرو و چشم و سر و صحبت کردن و همه چیز عین او خواهد بود. اگر این فرد معدوم است چه فرق می‌کند که این از دید شما معدوم باشد یا اصلاً از وجود معدوم باشد؟! تفاوت چیست؟! وقتی که شما نتوانید یک فردی را ببینید، بین شما و او حائل یا دیوار است یا او در شهر دیگری و شما در شهر دیگری هستید، پس از کجا خواب او را می‌بینید؟! از کجا بعد وقتی که مشاهده می‌کنید آن عین انطباق را حفظ می‌کنید؟! این تطابق آیا یک تطابق صُدفیه است؟! خب پس چرا شما به شکل دیگر ندیدید؟! اگر قضیه برحسب تصادف است، پس چرا به اَشکال دیگر ظهور پیدا نکرد؟! حتماً خودش است، حتماً عین اوست.

یا مسائلی که نسبت به آینده در خواب می‌بینید [همین‌طور است]، قبلاً خدمت رفقا عرض کردم وقتی که بعضی‌ها مطالب را مشاهده می‌کنند مثلاً وقتی امام علیه‌السّلام نسبت به آینده خبر می‌دهد، وقتی که نسبت به یک قضایایی که الآن از دید او پنهان است خبر می‌دهد، امام چه چیزی را می‌بیند؟!

چشم امام که از این دیوار نمی‌تواند رد بشود! حالا امام باشد یا کسی دیگر فرق ندارد بالأخره همین است؛ چشم دارای قرنیه، عنبیه، شبکیه، عصب، ریتین، همین سلسلهٔ اعصاب و بینایی که برای همه هست برای امام هم هست.

این چه داستانی است که بااینکه این مسئله از دید ما معدوم است ولی از دید امام این مسئله معدوم نیست؟! این چه قضیه‌ای است؟! او خبر می‌دهد و موبه‌مو و ذره‌به‌ذره و عین همان واقع، آن مسئله اتفاق می‌افتد، این چه قضیه‌ای می‌تواند باشد؟! حالا نه‌تنها نسبت به امام بلکه خیلی از افراد و اشخاص عادی هم همین‌طور به همین وضعیت و به همین کیفیت هستند. حالا ما کاری به علم باری نداریم. از اوضاع و احوال خارجی و قرائن خارجی و آنچه که مورد مرآی و شهود ما هست استقرائاً و به‌عنوان حکم بتّی قطعاً می‌توانیم اثباتِ امر موجود خارجی بکنیم، نه موجود ذهنی! چون اگر موجود ذهنی باشد خب این ذهنش یک چیزی خلق می‌کند و این ذهنش چیز دیگر خلق می‌کند. چرا آنچه که من دیدم عین همان

را شما در خواب دیدید و هیچ تفاوت نمی‌کند؟! چه ارتباطی بین من و شماست؟! چرا آنچه را که افراد می‌بینند همه مثل همدیگر است و عین هم است؟! آیا این برحسب صُدفه و اتفاق، اتفاق می‌افتد یا براساس یک حقیقت خارجی است؟! الآن من این ظرف آب را دستم می‌گیرم، همهٔ شما یک چیز می‌بینید. این‌طور نیست که یکی در دست من ظرف آب ببیند، آن یکی یک کدوی سه مَنی ببیند! نه بابا این همین است! آن یکی یک هندوانه ببیند، آن یکی یک خربزه ببیند، آن یکی یک جلد کتاب ببیند[این طور نیست]! تمام افرادی که در اینجا هستند چون از نقطه‌نظر مرآی و منظر مشترک هستند، همه یک امر واحد را مشاهده می‌کنند و آن همین چیز است لذا می‌آیند خبر می‌دهند و می‌گویند: این چیزی که در دست شما هست، سرش یک هم‌چنین خصوصیاتی دارد، رنگش این‌طور است، یک مقدار پایین‌ترش کاغذ است و درست هم می‌گویند. خود من هم لمس می‌کنم و می‌بینم که کاغذ است، این مقدار کاغذ است. دقیقه به دقیقه و ذره به ذره و سانت به سانت آن مشاهَد برای یک نفر مانند مشاهد

برای اوست. چرا؟ چون این یک امر موجود خارجی است، امر ذهنی نیست تااینکه یک معما و یک مسابقهٔ بیست‌سؤالی باشد که من در دستم بگیرم و بگویم: این چیست؟ یکی یک چیز می‌گوید، آن یکی می‌گوید: انگشتر است، آن یکی می‌گوید: نخودچی است، آن یکی می‌گوید: لوبیاست و ... یک امر خارجی است که مورد مرآی و منظر همه است پس همه یک پاسخ می‌دهند، همه یک جواب می‌دهند.

چگونگی خبر دادن امام معصوم از یک امر معدوم!

حالا سؤال بنده این است که اگر آنچه را که مورد مرآی و منظر افراد است و هنوز وجود خارجی پیدا نکرده و به دنیا نیامده است، چگونه آن را مشاهده می‌کنند؟ امام رضا علیه‌السّلام وقتی که به مأمون می‌فرمایند که یک بچه‌ای از تو به دنیا می‌آید که «**أشبه الناس بِأُمّه**»[1] است، هنوز نطفه‌اش بسته نشده و وجود خارجی پیدا نکرده است! چطور امام رضا از یک امر واقعی که هنوز معدوم است، خدا هم

---

[1] . عیون اخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۳۴.

نمی‌تواند خبر بدهد؛ [خبر می‌دهد]؟! معدوم یعنی همین! نه من می‌توانم خبر دهم و نه هر فرد دیگر چون العدمُ لا یُخبَر به و وقتی که عدم لا یُخبَر به است، آیا ذهن امام در اینجا یک فرزند خارجی را خلق کرده است؟! [مثلاً] حالا به آن قدرت امامت و ولایت و مسائل دیگر و آن چیزهایی که عقل ما نمی‌رسد، امام یک تصرفی کرده و کاری انجام داده است که بگوید من امام هستم و حالا ببینید آنچه را که می‌خواهم همان خواهد شد! این‌طور است؟! یا نه! آن ولایت و مسائل امام رضا مربوط به خودش است و این یک امر طبیعی و عادی است. کاری که امام رضا انجام داد، بچه مکتبی‌های امام رضا انجام می‌دهند! امام که به این چیزها کار ندارد، اینها یک امر عادی است. بنده خودم خیلی از این موارد را از بسیاری شنیده‌ام که شخص از چیزی که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است خبر می‌دهد.

لزوم وجود یک امر خارجی جهت اطلاع بر آن!

بنده در یک مجلسی بودم و یک شخص نازا که هم خودش ایراد داشت و هم عیالش ایراد داشت و پزشکان هم گفته بودند که امکان ندارد این شخص

فرزنددار بشود [حضور داشت]! یک پیرمرد روشن‌ضمیری بود، یک سیب را گرفت و گفت: همه یک حمد بخوانند و به آن شخص بدهند، آن شخص هم خورد. گفت: یک بچه‌ای از تو متولد می‌شود که دختر است و این خصوصیات را دارد، اسمش را فاطمه می‌گذاری! نُه ماه بعد [بچه به دنیا آمد]، عین آنکه او گفته بود! بنده با چشم خودم دیدم. خب اینکه نه امام رضا علیه‌السّلام بود و نه ولایت امام رضا را داشت، او که دیگر امام است و حسابش جداست. عین آنچه را که گفت اتفاق افتاد، اسمش را هم فاطمه گذاشتند و آن شخص الآن هم زنده است و چندتا بچه هم دارد.

خب این الآن چه چیزی را مشاهده می‌کند؟! همین‌طور رجماً بالغیب حرف زد؟! خب چرا طور دیگر درنیامد؟! اگر قرار است رجماً بالغیب باشد یک چیز دیگری بشود، پسر بشود و یا اصلاً بچه‌ای متولد نشود! این چه رجماً بالغیب است که عین همان که می‌گوید متولد می‌شود و همان خصوصیاتی هم که می‌گوید در او هست؟! درحالی‌که همه

می‌گویند که نه مرد و نه زن هیچ‌کدام قابلیت برای انتاج را ندارند. از عین آنکه در خارج است [خبر می‌دهد]! این پیرمرد چه چیزی را دیده است که وقتی تعین خارجی پیدا می‌کند محکی خارجی با آن حاکی و کلام و جملهٔ او با همدیگر منطبق است؟! چه چیزی را دیده است؟! اینکه معدوم بوده است. پس معلوم است نباید معدوم باشد! این نباید معدوم باشد، اگر معدوم باشد خدا هم نمی‌تواند خبر بدهد! کسی نمی‌تواند از چیز معدوم خبر بدهد. پس معلوم می‌شود یک چیزی بوده است! حالا اینکه بوده است، آیا دلیل بر این است که ما هم باید اطلاع پیدا کنیم؟! نه‌خیر! این یک مطلب دیگر است. مگر قرار بر این است که ما بر همه چیز اطلاع پیدا کنیم؟! ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾[1] دوتا ورق خوانده‌ایم، خیال کرده‌ایم که حالا کرات را فتح کرده‌ایم! پس باید یک امر خارجی باشد.

ضروری و بدیهی بودن مقدمات برهان

دیگر شما برای پیدا کردن برهان نیاز به چه

---

[1] . سوره اسراء (۱۶) آیه ۸۵. معادشناسی، ج ۳، ص ۸:
«به شما از مراتب و درجات علم داده نشده است مگر مقدار اندکی!»

مقدماتی دارید؟! نیاز به چه مبادی‌ای دارید؟! استقراء، اوّلیات، مشاهدات، تمام این اقترانات و اموری که موجب برای حصول امر، ضروری و بدیهی است و بر طبق امر ضروری [برهان حاصل می‌شود].

مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که من با بعضی از همین مادیین [بحث کردم]. دکتر تقی ارانی در همان زمان سابق خیلی معروف بود و استاد فیزیک بود و خود بنده فیزیک ارانی را خوانده بودم، فیزیک ارانی در برق و این چیزها بود. این شخص از این مادیین بود و در زمان سابق رئیس و لیدر کمونیست‌ها بود. در یک جلسه‌ای که باهم داشتند، از ایشان سه‌تا سؤال می‌کنند، یکی دربارهٔ خواب بود که رفت پاسخ بیاورد و تا آخر هم رفت که پاسخ بیاورد [و نیاورد]! یکی دیگر این بود که خواب‌هایی که افراد می‌بینند و مسائلی که افراد مشاهده می‌کنند بر چه اساسی است؟! چرا باید راست دربیاید؟! مگر شما نمی‌گویید که اصل در هر چیزی ماده است؟! ممکن

است چه ارتباطی بین دو ماده باشد که نه این از آن خبر دارد و نه آن از این خبر دارد؟! این در [این مسئله] ماند و گفت: من می‌روم خبرش را می‌آورم که رفت! سه‌تا از او سؤال کرد که یکی‌اش این بود!

حالا این مسائل معدوم و این مسائلی که جنبهٔ عدمی دارند، چطور ممکن است که جنبهٔ عدمی داشته باشند درحالی‌که شما نسبت به آنها اطلاع پیدا کنید؟! همهٔ مکاشفات و مسائلی که ارباب شهود در اینجا مطرح می‌کنند از این باب است. ما نمی‌گوییم که همهٔ اینها درست است ولی آن درست‌هایش را می‌گوییم. آنهایی که درست است از کجا بوده است؟! بنابراین باید یک امر حقیقی وجود داشته باشد.

تفاوت حسّ انسان در دیدن تصویر انسان و وجود خارجی او

همان‌طوری‌که قبلاً خدمتتان عرض کردم صحبت در این است که این‌طور نیست که وقتی یک چیزی را مشاهده می‌کنیم؛ عکسی را مشاهده کنیم و کاغذی را مشاهده کنیم و یک صورت و پُرتره‌ای را در اینجا مشاهده کنیم، [بلکه] خودش را داریم می‌بینیم. آن احساسی که الآن برای من و شما در این

مجلس هست که آن یک احساس حضوری ـ نه حصولی ـ است که نسبت به این جمع داریم، آن احساسی را که الآن ما نسبت به یکدیگر داریم عکس و فیلم است؟! ما الآن داریم فیلم همدیگر را می‌بینیم؟! عکس همدیگر را می‌بینیم؟! تصویر می‌بینیم؟! یا نه، حضور و نفس الوجود را احساس می‌کنیم و الآن خود این تعین خارجی و آن حس تعین خارجی در احساس ما قرار گرفته است؛ غیر از این است؟! بینکم و بین الله آنچه را که در خواب می‌بینید غیر از این است؟! عکس می‌بینید؟! فیلم مشاهده می‌کنید؟! صورت می‌بینید یا خودش را می‌بینید؟! پدر و مادر و رفیقتان از دنیا رفته است و یکی از آنها را در خواب می‌بینید، چه چیزی را می‌بینید؟! عکسشان را می‌بینید؟! می‌گویید: او را دیدم، پدرم را دیدم! نمی‌گویید: عکس پدرم را دیدم چون دیدن عکس یک حسی دارد و دیدن پدر یک حسّ دیگر دارد! حس‌ها فرق می‌کند. دیدن عکس، حسّ عکس و تصویر در انسان ایجاد می‌کند و دیدن خود شخص حسّ خود وجود خارجی و تعین

خارجی در انسان ایجاد می‌کند. کدام‌یک از اینها را احساس کردید؟! اینها خیلی دقیق است! اینها بزنگاه‌های فلسفه و عرفان نظری است! اگر کاملاً بتوانیم اینها را برای خودمان جا بیندازیم، بسیاری از مسائل فلسفی و عرفان نظری برای ما به راحتی مثل آب خوردن حل می‌شود! خیلی دیگر از قضایا، اشکالات، مباحثات، جریانات بین اهل شهود و عرفان و اهل حکمت و منطق و امثال‌ذلک و سایر افرادی که اطلاعی ندارند و خودشان در هر چیزی اظهارنظر می‌کنند [حل می‌شود].

چند وقت پیش یک مقاله‌ای از یک بنده خدایی می‌خواندم که خودش هم الآن حیات دارد. راجع به مسائل وجود و وحدت و ... بود. گفتم: آخر بندهٔ خدا چه کسی تو را مجبور کرده است که بنویسی؟! هزارتا مطلب و موضوع داریم؛ راجع به دماء ثلاثه و طهارات بنویس! هرچه بنویسی [باز مطلب هست]! آخر چرا یک چیزی می‌نویسی که به تو بخندند؟ یعنی واقعاً آن‌قدر ما باید بی‌مسئولیت و بی‌تعهد باشیم که آبروی همه را ببریم؟! آخر چه کسی تو را

مجبور کرده است؟! بابا نخواندی، ننویس! این را برای اهلش بگذار؛ برای آنها که چیزی خوانده‌اند. از اول باء بسم الله تا آخر تاء تمت همه‌اش فکاهی عبید زاکانی است!! آخر چه بگویم؟! می‌خندند آقا! آبروریزی است! چرا باید این کار را انجام بدهی؟! چرا همان‌طوری‌که اجازه نمی‌دهید دیگران در مسائل و فلان و این حرف‌ها دخالت کنند، خودتان را مجاز می‌شمارید که در هر وادی حرف بزنید و در هر جایی قدم بردارید و در هر مسئله‌ای اظهار تخصص کنید؟! این غلط است! این مسائل، مسائل دقیق و فنی است و نیاز به تحقیق و مطالعه و ادراک دارد! خیلی از این مسائل با مطالعه هم ادراک نمی‌شود، حتی با مطالعه هم به‌دست نمی‌آید! انسان باید مسئله را دریابد.

لزوم آشنایی با افق دیدگاه ائمه و اولیاء برای ادراک مطالب و تصرفاتشان

چطور ممکن است بتوانیم مطالب بزرگان و اولیاء و ائمه علیهم‌السّلام و تصرفاتشان را دریابیم بدون اینکه خودمان تا حدودی با آن افق آشنا باشیم؟! چگونه ممکن است؟! شما می‌فهمید معنای معجزه چیست؟! وقتی امام علیه‌السّلام معجزه

می‌کند چه حالتی در او پیدا می‌شود که معجزه می‌کند؟! نمی‌فهمیم! چرا؟ چون در آن افق نیستیم! در آن حال و ظرفیت که این را احساس بکنیم نیستیم! لذا می‌گوییم: آقا مگر می‌شود؟! این حرف‌ها چیست؟! اینها را [به ائمه علیهم‌السّلام] می‌بندند! روایات سند ندارد! آن‌طرفش این‌طور است و این‌طرفش آن‌طور است! بله! شما باید هم بگویید! خب این خیلی باعث تأسف است! این دیگر مسئله‌ای است که هست و نباید باشد!

علیٰ‌کلّ‌حال ببینید شکی در مسئله و قضایای خارجیه نیست که این مطالبی که برای همهٔ ما در عالم خارج به‌عنوان شهود ـ نه به‌عنوان صرف یک اطلاع ـ تحقق پیدا کرده است، باید حکایت از یک امر واقعی و موجود و یک تعین واقعی بکند. حالا آن تعین کجاست؟! آن تعین در جای خودش است. مگر قرار بر این است که شما در مدرسهٔ فیضیه بنشینید و از تمام این افرادی که در قم هستند اطلاع پیدا کنید؟! نه‌خیر! ما الآن از این افرادی که در حیاط هستند اطلاع نداریم و باید در را باز کنیم تا ببینیم یا خودمان برویم. فقط خیلی زور بزنیم کمی این‌هایی

را که در اینجا هستند و آنهایی که در آن گوشه و اینها هستند را فحص کنیم و بتوانیم ببینیم که اینها کجا هستند. آیا عدم اطلاع ما بر اینکه در این خیابان چه افرادی قدم می‌زنند دلیل بر عدم آنهاست؟! نه! آنها در وعاء خودشان موجود هستند، وعاء خودشان کجاست؟! خیابان ارم و خیابان صفائیه و خیابان‌های طهران است. هرکدام در وعاء خود تعین دارند و عدم اطلاع ما از آن تعین در آن وعاء، دلالت بر عدم تعین آنها نمی‌کند! این عرض بنده است.

حالا صحبت در این است وقتی که این‌طور شد، این علم پروردگار نسبت به خلائق در این علم عنائی به چه چیزی تعلق گرفته است؟! در این جلسه این را فهرست‌وار عرض کردیم تا حالا ببینیم در جلسهٔ بعد مسئله [چطور می‌شود]. این علم به چه چیزی تعلق گرفته است؟! به عدم که نمی‌شود تعلق بگیرد! اگر بگوییم که علم پروردگار به هیچ تعلق گرفته است پس خدا باید چه باشد؟! العیاذ بالله در اینجا جهل را نسبت به پروردگار ساری کرده‌ایم درحالی‌که إن الله هو العلیم! جهل از صفات سلبیه

است! نفی جهل از پروردگار چه چیزی را اقتضاء می‌کند؟! اثبات علم تفصیلی ـ نه علم اجمالی ـ را اقتضا می‌کند. اجمال چیست؟! اجمال را کنار بگذارید. اثبات علم تفصیلی به تمام حقایق اشیاء به تعین خارجی إلی ما لا نهایة را اقتضا می‌کند. خب لازمهٔ این حرف چیست؟! لازمهٔ این حرف این است که از زمانی که خدا خدایی می‌کرد تمام اشیاء همه وجود داشتند، وجود خارجی و وجود عینی داشتند! نه‌اینکه اینها همه در رتبهٔ مساوی هستند! مسئلهٔ علت و معلول جای خودش را دارد. صحبت در عدم وجود برهه‌ای است، حالا غلط است که زمان بگوییم، تصور وجود برهه‌ای در ذات پروردگار که در این برهه نسبت به مخلوق و معلول، جهل [داشته] باشد. جایز است یا نه؟! امکان ندارد! پس تا خدا خدایی می‌کرد خلائق بوده‌اند! تا خدا خدایی می‌کند خلائق هستند و تمام اینها معلول برای آن ذات باری هستند. این آن چیزی بود که ما تابه‌حال درصدد اثباتش بودیم و این را خدمت رفقا عرض کردیم منتها حالا تفصیلش را گفتیم. حالا إن‌شاءالله نسبت به مسائل قضاء مبرم و قضاء غیر مبرم جلسهٔ

بعد [صحبت می کنیم].

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد